



WWW

www.dma.blog.ir

قرابت معنایی

بیا

تهیه کنندگان:

آرمان ضیایی، محمد مهدی یوسفی

قرابت معنایی

عنوان کتاب:

چاپ سوم، فروردین ماه ۱۳۹۶

مشخصات نشر:

علی عریانی، آرمان ضیایی

طراح روی جلد:

علی عریانی

ناظر چاپ:

آرمان ضیایی

صفحه آرا:

آرمان ضیایی

تایپست:

www.dma.blog.ir

قرات معنایی

- ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
*بازگشت همه به سوی اوست

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

- آن قصر که جمشید در او جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
*نا پایداری قدرت
سر آلب ارسلان دیدی ز رفعت رفته برگردون به مرو آ تاکنون در گل تن آلب ارسلان بینی

حدیث روضه نگویم گل بهشت نجویم جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم
*فقط در طلب معشوق بودن

سایه طویی دل جویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم

به خوابگاه عدم گر هزار سال بنخسیم به خواب عافیت آن گه به بوی موی تو باشم
*همواره در پی معشوق بودن

در قیامت چو سر از خاک لحد بردارم گرد سودای تو بر دامن جانم باشد

قرات معنایی

می بهشت نوشم ز جام ساقی رضوا مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم

✽مست محبوب بودن

پیا ای شیخ و در خمخامه ی ما شرابی خور که در کوثر نباشد

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم آن یار آشنا را

✽سختی راه عشق و امیدوار به دیدار یار

پای من در دام تو بس سخت ماند گر نگیری دست، کار از دست رفت

ده روز مهر گردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

✽نیکی در حق دوستان، گذر عمر

حافظ چون غم و شادی جهان در گذر است بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

✽مدارا با دشمنان، دوستی با دوستان

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخارا

قرات معنایی

هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

*عیش و مستی

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

آیینه ی سگندر جام می است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

*پاکی دل عارف

پیر میخانه سحر جام جهانبینم داد واندر آن آیینه از حسن تو کرد آگاهم

حافظ به خود نپوشد این خرقه ی می آلود ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

*قضا و قدر

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را

دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست

*بی وفایی روزگار

مرنج حافظ و از دلبران وفا کم جوی گناه باغ چه باشد که این گیاه نرست

قرات معنایی

ور امروز اندرین منزل تو را جانی زیان آورد زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی

✽ سود بعد از زیان

من که سر در سر سودای غمت باخته ام جان اگر در سر کار تو کنم سود من است

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه یکسر گلیم

✽ ناپایداری قدرت

عزت شاه و گدا زیر زمین هر دو یکی است می کند خاک برای همه کس جای خالی

سعیدیا گر چه سخندان و مصالح گویی به عمل کار بر آید به سخندانی نیست

✽ برتری کردار بر گفتار

قول نیاید به کار فعل بود در شمار منکر گفتار شو امت کردار باش

کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر

✽ توصیه به کم حرفی، سنجیده سخن گفتن

سخن چو گویی سنجیده گوی در مجلس که از کلام نسنجیده خوار گردد مرد

قرات معنایی

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

*شکر نعمت سبب افزایش نعمت می شود

در نعمت خدا بگشاید شکر کن تا خدا بیافزاید

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

*فقر عارفانه

اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

موی سپید را فلکم رایگان نداد این رشته را به نقد جوانی خریده ام

*گذر عمر

پنبه از گوش برون کن که بناگوش سفید دم صبحی است که صبح دوم آن کفن است

نالم به دل چو نای من اندر حصار نای پستی گرفت همت من زین بلند جای

*زندانی بودن

به زندان قفس مرغ دلم چون شاد می گرد مگر روزی که از این بند غم آزاد می گردد

قرات معنایی

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

* تضاد عقل و عشق

عشق آمد خانمان عقل را ویران نمود پشت پا زد بر سر آخر عقل دوراندیش را

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل هر که خواهد دیدنم گو در سخن بیند مرا

* پنهان بودن در سخن

رنگین سخنان در سخن خویش نهانند از نکهت خود نیست به هر حال جدا گل

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد خواب در وقت سحر گاه گران می گردد

* بیشتر شدن حرص در پیری

ریشه نخل کهن سال از جوان افزون تر است بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

دود اگر بالا نشیند کس شان شعله نیست جای چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است

* بالا رفتن ظاهری نشان برتری واقعی نیست

من از روییدن خار سر دیوار دانستم که ناکس کس نمی گردد بدین بالا نشینی ها

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود بسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

* انسان با سخن شناخته می شود

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

قرات معنایی

از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش به در آید

*ناتوانی در شکر گذاری

گر بر سر من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوان کرد

عاشقان کشتگان معشوق اند بر نیاید ز کشتگان آواز

*فنا شدن عاشق برای معشوق

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این همه شهد و شکر از سخنم می ریزد اجر صبری است کزان شاخ نباتم دادند

*صبر و بردباری

صبرکن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیابی کام را

ای صبح شب نشینان جانم به طاقت آمد از بس که دیر ماندی چون شام روزه داران

*دیر سپری شدن شب هجران

شب عاشقان بی دل چه شبی دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باد

قرات معنایی

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت باقی نمی توان گفت الا به غمگساران

*هرکسی محرم عشق نمی تواند باشد

لیلی صفتان ز حال ما بی خیرانند مجنون داند که حال ما چون است

اگر چه تلخ باشد فرقت یار در او شیرین بود امید دیدار

*غم هجران

سعدی ز فراق تو نه آن رنج کشیده است کز شادی وصل تو فرامش کند آن را

منم چون شاخ تشنه در بهاران تویی هم چون هوای ابر و باران

*نیاز عاشق به معشوق

چون آب روی لاله و گل فیض حسن توست ای ابر لطف بر من خاکی بیار هم

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

*با خبران خاموشند

از نارسیدگی است که صوفی کند خروش سیلاب چون به بحر رسد می شود خموش

قرات معنایی

درفشان لاله در وی چون چراغی ولیک از دود او برجانش داغی

*سیاهی درون گل لاله

دل شکسته ی حافظ به خاک خواهد برد چو لاله داغ هوایی بر جگر دارد

بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز وز بار مر او را به سوی خاک فرو کاست

*از عرش به فرش افتادن

که گر عرشی به فرش آیی وگر ماهی به چاه افتی وگر بحری تهی گردی وگر باغی خزان بین

گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می روی گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

*نا به سامانی جامعه

بر بساطی که بساطی نیست

اگر در دیده ی مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی

*عاشق عیب معشوق را نمی بیند

گر هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند مگر آن یک هنر

قرات معنایی

چشم دل باز کن که جان بینی آن چه نادیدنی است آن بینی

*نفی سطحی نگری

دیدار خدا بود میسر با دیده ی دل نه دیده ی سر

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده ی فضلی تو سزاوار ثنایی

*صفت های خداوند

زهی رحمت که گر یک ذره ابلیس بیابد گوی بر باید ز ادريس

نهان گشت آیین فرزندگان پراکنده شد نام دیوانگان

*به قدرت رسیدن افراد فاسد

هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

*انسان در قفس تن گرفتار است.

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم